

زمان ظهور زرتشت از نگاهی دیگر

سید مجتبی آقایی

منابع سنتی تاریخی، زمان ظهور زرتشت را درست ۲۵۸ سال پیش از اسکندر، و در عهد گشتاسب، پدر داریوش اول هخامنشی، آورده‌اند^۱، لیکن این تاریخ‌گذاری به دلیل مطرح شدن پاره‌ای ابهام‌ها، مورد تردید بسیاری از دانشوران قرار گرفته است.^۲ از این رو، برخی با استفاده از شواهد زبان‌شناسی و نیز یافته‌های باستان‌شناسی، زمانه زرتشت را به قرن‌ها پیش از آن عقب برده‌اند.^۳ کسانی هم به روایت‌های یونانیان کهن دلبسته‌اند که ظهور پیام آور نامدار ایرانی را عمدتاً ۶ هزار سال پیش از افلاطون دانسته‌اند.^۴

به این ترتیب و با وجود انبوه کاوش‌های پیگیرانه، می‌توان گفت که زمان دقیق ظهور زرتشت، به سان چیستانی ناگشوده سبب دلمشغولی و اختلاف نظر پژوهندگان دین و فرهنگ کهن ایران زمین شده است؛ به طوری که امروزه تعداد آرا و نظرهای گوناگون ابراز شده، واقعاً بیرون از حد شمار می‌نماید.^۵ اما صرف نظر از این مسأله، می‌توان به فراست

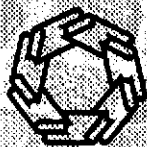
۱. از معنای عبارت «زمان ظهور زرتشت» به درستی معلوم نیست که زمان تولد او ملاک بوده یا هنگام رسالتش و یا حتی وقتی که گشتاسب به او گروید. نیز، «پیش از اسکندر» ممکن است به پیش از تولد اسکندر، پیش از حمله او به ایران یا پیش از مرگ داریوش سوم هخامنشی معنا دهد. به هر حال، چون در سنت زرتشتی آمده است که زرتشت در ۳۰ سالگی به پیامبری رسید و در ۴۲ سالگی گشتاسب را مرید خود ساخت، و اگر سال مرگ داریوش سوم (۳۳۰ ق. م.) را ملاک «پیش از اسکندر» قرار دهیم، زمان تولد او می‌تواند ۵۸۸ هـ. ۶۱۸ یا ۶۳۰ ق. م. باشد.

۲. این ابهام‌ها از مسابلی چون: تفاوت زبان گاناها (سروده‌های زرتشت) با زبان هخامنشیان، یاد نشدن از زرتشت در کتیبه‌های داریوش کبیر، نبود آثاری از تمدن غنی بین‌النهرین در گاناها و مرتبط بودن فضای آن با عصر برنج و... نشأت می‌گیرند. برای آگاهی بیشتر ر. ک: آشتیانی، جلال‌الدین، زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۹۷-۱۰۶.

۳. ر. ک: همان منبع؛ نیز: کریستن سن، آرتور، مردا پرستی در ایران قدیم، ص ۲۴-۳۱ که در بیشتر موارد، محدوده سالهای ۱۰۰۰-۱۴۰۰ (و گاه سالهای ۹۰۰ یا ۱۷۰۰) توسط این دسته از پژوهشگران به عنوان زمانه زرتشت مطرح شده است.

۴. ر. ک: کاوس جی کاتراک، جمشید، زمان زرتشت، ص ۱۹-۲۳؛ نیز: فرهنگ مهر، فلسفه زرتشت، ص ۱۱۶-۱۲۱؛ که هر دو برای روایت‌های یونانی ارزش زیادی قایل شده‌اند.

۵. برای آگاهی از تنوع حیرت آور تاریخ‌های پیشنهادی، که گاه به تعیین روز و ماه تولد زرتشت هم کشیده شده است، ر. ک: زرتشت مزدیسنا و حکومت، ص ۸۰-۱۱۰.



دریافت که گاه در لابه‌لای اظهار نظرها، گرایشهای معنی‌داری، برای انتساب زمانه زرتشت به دورانی خاص وجود دارد. به سخن دیگر، گفته‌ها و نظریه‌ها درباره‌ی زمان ظهور زرتشت همواره بر مبنای گواهیهایی تاریخی نبوده، بلکه در موارد قابل توجهی، این مسأله در چارچوب ایدئالها و پیش فرض‌های خاصی «گنجانده» شده است.

در نوشتار حاضر، بعضی از این گرایشها و پیش فرض‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. گرایش به بازگرداندن زمانه زرتشت به هزاران سال پیش

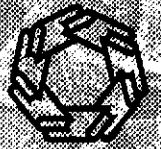
۱ - ۱) اشاره کردیم که یونانیان کهن، زمان ظهور زرتشت را به هزاران سال قبل و عمدتاً ۶ هزار سال پیش از افلاطون برگردانده‌اند.^۱ اینان به واقع، سردرگمی فراوانی پدید آورده‌اند؛ زیرا بسیار بعید است بشر در آن عهد به درجه‌ای از آگاهی و دانش دست یافته باشد که قادر به سرودن آثاری چون «گائها» [گاتها، گاهان، نام سرودهای ناب زرتشت] گردد. به علاوه سرودهای زرتشت، نشان از زندگی شبانی در عصر برنج داشته و به هیچ وجه با دورانی آن چنان دور که یونانیان آورده‌اند، تطابق ندارد.^۲

با این همه، ناگفته پیداست که باید انگیزه و حساسگری خاصی در پیدایش این تاریخ‌گذاری وجود داشته باشد. چنین نیز هست؛ زیرا بر طبق شواهد موجود، جریانهای فکری ایرانی - به ویژه جهان بینی مزدیسنی - نه فقط در یونان شناخته شده بود، بلکه بسیاری از دانشمندان یونانی، از همه این جریانها مُلهم نیز شده بودند.^۳ افلاطون در کتاب «الکبیادس نخست» (First Alcibiades) برای نخستین بار در یونان، هم صراحتاً نام زرتشت را برده و هم آشکارا به جهان بینی ثنوی ایرانیان، علاقه نشان داده است. افزون بر این، باور افلاطون را به وجود «بُن بد» در گیتی - چنان که از کتاب «دادها» بر می‌آید - نشانه تأثیر پذیری او از تفکر ثنوی زرتشتی دانسته‌اند. علاوه بر او، در آثار و افکار «اودوکسوس» (Eudoxus)، «پلوتارک» (Ploutarxos)، «هکاتوس» (Hekataeas)،

۱. اودوکسوس (Eudoxus) که از دوستان افلاطون و کلدانی الاصل بوده، و نیز پلینوس (Pelinus) از قول ارسطو این تاریخ را نقل کرده‌اند.

۲. ۶ هزار سال پیش از افلاطون که تقریباً ۸۴۰۰ پیش می‌شود، به دوران «نو سنگی» باز می‌گردد؛ در حالی که به گمان دانشمندان، عصر برنج حدود ۴ هزار سال پیش آغاز شده بود.

۳. درباره چند و چون تأثیرات جهان بینی ایرانی بر فلسفه یونان و نیز کرانه باختری آسیای صغیر، ر.ک: بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۲۶؛ که در آن، ایشان تلاش کرده‌اند نشانه‌های این تأثیر گذاری را در اشخاصی چون تالس ملطی، انکسیمندروس ملطی، هراکتیوس افسیسوس، به عنوان پیشاهنگان فلسفه یونان، نشان دهند. نیز برای آگاهی از تأثیر پذیری افلاطون و ارسطو از زرتشتی‌گری، ر.ک: همان منبع، ص ۳۶۸ - ۳۷۱ و ص ۴۰۱ - ۴۰۲.



نیز ارسطو و فیثاغورث، می‌توان به آشنایی با باورهای کهن ایرانی و حتی تأثیر پذیری از آن همه را باز شناخت.^۱

با این مقدمه، می‌توان اندیشید که کهن نشان دادن زمانه زرتشت توسط یونانیان، در واقع تلاشی بوده برای آنکه به باورهای خود قدمتی هر چه بیشتر ببخشند، یا حتی تحت تأثیر باور به اجتناب‌ناپذیر بودن اصل رجعت ادواری، افلاطون را تجسم دگر باره زرتشت معرفی کنند، که در صورت اخیر، رقم ۶ هزار سال ما را به یاد اعتقاد به سال کیهانی ۱۲ هزار ساله - با دو دوره ۶ هزار ساله - در اندیشه زرتشتی می‌اندازد، که بی‌گمان در یونان شناخته شده بوده است.

به این ترتیب، یونانیان در مسأله زمان ظهور زرتشت، با دستکاری عجیبی که روا داشته‌اند، منظور از پیش تعیین شده‌ای را می‌جسته‌اند.

۱ - ۲) از اینها گذشته اصرار برخی از زرتشتیان معاصر برای درست نشان دادن روایت‌های یونانیان در خور تعمق است. «فرهنگ مهر» و «جمشید کاووس جی کاتراک» دو نمونه از این زرتشتیان‌اند. اینان در یک رویکرد قابل درک، تلاش کرده‌اند - با اتکا به همان روایت‌های یونانی و نیز جنبه تاریخی بخشیدن به سرگذشت اساطیر - زمانه زرتشت را به هزاران سال پیش از میلاد، یعنی دوران نوسنگی، و هنگامی که هنوز آریاییان تا مهاجرت به سرزمین ایران، زمان درازی در پیش داشتند، برسانند.^۲ به نظر می‌رسد این زرتشتیان مؤمن نوعی غرورطلبی و کسب افتخار را در پس هر چه کهن نشان دادن رسالت زرتشت، جسته باشند، که این رویکرد از پیروان دینی که روزگاری دراز عظمت داشته، بعید نیست. به عبارت دیگر، در نظریه این زرتشتیان نیز میل باطنی و علایق خاص دینی و ملی، بر روحیه پژوهشگری تقدم دارد.^۳

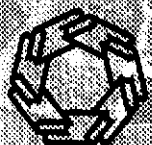
۲. گرایش به تاریخ سنتی زرتشتی

این تاریخ‌گذاری خود منشأ بحث و جدل فراوانی بوده است «کریستن سن» از بافت

۱. رک: امیل بن ونیست، دین ایرانی بر پایه منتهای معتبر یونانی، ص ۷-۱۲.

۲. سؤال به جا مانده این است که اگر زرتشت در چنان زمان دوری و قبل از مهاجرت بزرگ آریاییان می‌زیسته، چرا ظهور کیش او در میان ایرانیان مهاجر به غرب فلات ایران، مدتها پس از عموزادگان شرقی خود بود؟

۳. کاتراک در صفحه ۱۸-۱۹ کتاب زمان زرتشت می‌نویسد: «برخی از پژوهندگان درباره زمان زرتشت دچار سرگردانی شده‌اند و چون دستشان به جایی بند نشده، به ناچار دنبال پندار و خیال رفته‌اند... راه درست رفتن و به نتیجه رسیدن این است که گفته‌ها و نوشته‌های دانشمندان پیش از [میلاد] مسیح یونان را که حدود ۲۵۰۰ سال از ما جلوتر بوده‌اند و از زرتشت و زمان او بهتر آگاهی داشته‌اند، بررسی کنیم».



اسطوره‌ای آن ناخشنود بود و حیرت می‌کرد چگونه کسانی پیدا شده‌اند که به روایت سنتی، جنبه تاریخی بخشیده‌اند؛^۱ و در مقابل «هنینگ» از آن جانبداری می‌کرد و با دلایلی آن را مورد تأیید قرار می‌داد...^۲ اما اگر اینان از سرِ دانش پژوهی و اعتنا داشتن به گواهیهای تاریخی، هر یک به راهی جداگانه رفتند، کسانی هم بوده‌اند که تاریخگذاری سنتی را به دلایل خاص خود پذیرفته و نقل کرده‌اند.

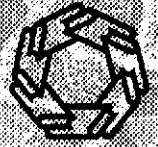
۲ = ۱) «کارل یاسپرس» و «علی شریعتی»، زمانه زرتشت را از منظری دیگر نگریسته‌اند. این دو قبل از اعتنا به ادله تاریخی یا شواهد زبان‌شناسی، نظر به مفهوم ضرورت تحولات فراگیر اجتماعی داشتند. به عبارت دقیق‌تر، شریعتی رسالت زرتشت را در سده هفتم پیش از میلاد (مطابق روایت سنتی)، یک «ضرورت اجتماعی» می‌شمرد و همزمانی آن را با مصلحان چون بودا، لاتوتسو و حکمای سبعة یونان، نوعی «تقارن» مهم و پر معنی می‌دانست:

در تاریخ می‌بینیم که بعد از طی ادوار ادیان بدوی (ادیان ابتدایی) - که خلاصه آن را در درسهای اولیه گفته‌ام - در تاریخ جامعه‌ها و فرهنگهای بزرگ، به یک نوع تقارن بسیار مهم می‌رسیم. تقارن چه؟ تقارن در بعثتهای بزرگ، و در این زمینه، در چین دو پیامبر بزرگ را مشاهده می‌کنیم که به فاصله یک نسل با هم اختلاف دارند: یکی

۱. ر.ک: کریستن سن، آرتور، مردپرستی در ایران قدیم، ص ۲۵؛ برای آشنایی بیشتر با تاریخ سنتی خلاصه‌ای از گفتار ایشان را نقل می‌کنیم:

عمر جهان ۱۲ هزار سال است، که خود به چهار دوره ۳ هزار ساله بخش می‌شود. در ۳ هزاره اول، گیتی روحانی یا مینوی بود. در ۲ هزاره دوم اهریمن بر جهان سلطه یافت. آنگاه در سر آغاز ۳ هزاره سوم «کیومرث» آفریده شد که ۳۰ سال عمر کرد. تخمه او ۴۰ سال در خاک پنهان بود، تا آن که نخستین جفت آدمی به نام «مشی» و «مشیان» در هیات دو گیاه از آن بر آمدند و ۱۳۳/۵ سال زیستند. پس به نوبت فرزندان «هوشنگ» ۳۰ سال، «تهمورث» ۳۰ سال و «جم» ۶۶/۵ سال بر زمین پادشاهی کردند. در این موقع، جم «فیظه ایزدی» را به سبب بزه کاری از کف داد و ۱۰۰ سال دیگر پنهانی زندگی کرد تا عاقبت به دست «اژی‌دهاک» (ضخاک) کشته شد. (مجموع این سالها که بر شمرده شد، درست هزار سال است، که در سنت زرتشتی اولین هزاره بشر نام دارد.) هزاره دوم از ۳ هزاره سوم خلقت، با حکمفرمایی «اژی‌دهاک» سبزی شد که خود جادوگر و عامل اهریمن بود. در ابتدای هزاره سوم، از سه هزاره سوم خلقت، «فریدون» بر «اژی‌دهاک» چیره شد و لو را در البرز کوه به بند کشید. در این هزاره به ترتیب «فریدون» ۵۰۰ سال، «منوچهر» ۱۲۰ سال، «زاب» ۵ سال، «کین قباد» ۱۵ سال، «کین کاروس» ۱۵۰ سال، «کین خسرو» ۶۰ سال، «کین لهراسپ» ۱۲۰ سال پادشاهی کردند تا نوبت به «کین ویشتاسپ» (کین گشتاسپ) رسید، که وقتی ۳۰ سال از سلطنت او گذشت، ۳ هزاره سوم خلقت به پایان رسید؛ و درست مقارن آغاز ۳ هزاره چهارم خلقت، «زرتشت» به دنیا آمد. در هزاره نخست از ۳ هزاره آخر (چهارم) «کی ویشتاسپ» ۹۰ سال دیگر زندگی کرد و بعد از او، «بهمن» ۱۱۲ سال شاه بود و پس «همای»، «دارای یکم» و «دارای دوم» جمعاً ۹۸ سال فرمانروایی کردند تا آنگاه «اسکندر گجسته» (ملعون)، بر ایران زمین یورش آورد. به این ترتیب، زمان به دنیا آمدن زرتشت درست ۳۰۰ سال (۹۸ + ۱۱۲ + ۹۰) پیش از یورش اسکندر مقلوبی به دست می‌آید.

۲. ر.ک: و. ب. هنینگ، زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، به ویژه ص ۶۸-۷۹.



لائوتسو که «فردگرا» است و یکی کنفوسیوس که بر خلاف سلف خود «جامعه گرا» است.

در هند، بودا که بنیانگذار یکی از گسترده ترین مذاهب جهانی است - که اکنون پیروان او بزرگترین شماره را در شمار پیروان مذاهب دارند - باز در قرن ششم است (اواخر قرن ششم و اوایل قرن پنجم).

زرتشت که در ایران بنیانگذار مذهب معروف است، نیز در اوائل قرن هفتم است. می بینیم که از خاور دور - یعنی از چین که آغاز کنیم و به هند و بعد به ایران برسیم - همه پیامبران بزرگی که ادیان پر نفوذ شرق را بنیان نهاده اند، در قرن ششم و هفتم قبل از میلاد به فاصله بیست، سی سال، و در واقع معاصر هم ظهور کرده و مذاهب بزرگ جهان قدیم را پدید آورده اند. از ایران با یک جهش دیگر به یونان می رویم. در یونان می بینیم شبه پیامبران و فرزنانگان و معلمان اخلاق و حکمت یونانی، که در نزد یونانیان به اعتبار و حیثیت پیامبران شرقی هستند، و اوصیای آنانند؛ سقراط و سایر فرزنانگان و حکمای سبعة در قرون چهارم و پنجم و ششم و هفتم پیش از میلاد در یونان می زیسته اند؛ یعنی به فاصله یک قرن و دو قرن پس از ظهور بودا و زرتشت و کنفوسیوس و لائوتسو، و چون تمدن یونان اندکی به فاصله چند قرن بعد از تمدن هند و ایران و چین است، این یک یا دو قرن تأخیر ولادت و ظهور امثال سقراط نسبت به پیامبران شرقی، یک چنین فاصله ای را توجیه می کند (این فواصل با اصل کلی که من می خواهم استنباط کنم تعارض ندارد).

پس معلوم می شود بزرگترین بنیانگذاران مکتبهای مذهبی و اخلاقی جهان، در شرق و غرب و در تمدنهای بزرگ با هم مقارن و معاصر هم بوده اند و این تقارن نمی تواند تصادفی باشد، برای اینکه وقتی همه مکتبهای مذهبی و فلسفی و اخلاقی جهان را (غیر از یک استثنا که بعدها به ذکر آن خواهم پرداخت) بررسی می کنیم، در طول ۵ هزار و ۶ هزار و ۱۰ هزار سال تاریخ تفکر و شناختی که داریم، نمی تواند تصادفی باشد که همه بنیانگذاران اساسی به فاصله چند سال یا حد اکثر به فاصله یک قرن در شرق و غرب و بین جامعه هایی که در آن اوقات با هم ارتباط فرهنگی نداشته اند، ظهور کرده باشند. چرا؟ باید دلیلی داشته باشد. به عقیده من تنها چیزی که توجیه کننده بعثت این بنیانگذاران و رهبران مهم مذهبی و فکری جهان است، یک واقعیت اجتماعی عمیق و عظیمی می تواند باشد که در این دوره ها، هم جامعه شرق و هم جامعه غرب، طی تحولات اجتماعی خودشان به این واقعیت اجتماعی و حادثه جبر زمانی رسیده اند و بعد بین این واقعیت اجتماعی و این مرحله خاص تاریخی و حصول این بعثت های بزرگ مذهبی یک تقارن بوده و میان همه آنها یک رابطه علت و معلولی وجود دارد.^۱



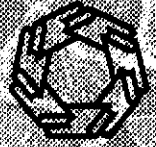
پس با قید یک استثنا، همه مذاهب و همه نهضتها را بر اساس نظام اقتصادی - آن چنان که فلسفه علمی تاریخ تعیین کرده - می توان توجیه نمود و میان آنها رابطه علت و معلولی یافت، جز نهضتی که ریشه‌ای در عمق نظام اقتصادی نداشته و منبع ماورای اقتصادی و اجتماعی و تاریخی دارد که آن دیگر بحثش در جامعه‌شناسی نمی‌گنجد.^۱

زرتشت در سال ۶۶۰ ناگهان قیام می‌کند، و به دلایلی قیامش انتظار می‌رود. یکی به این دلیل که نظام تمدن و مالکیت، دردها و نیازهای تازه‌ای به جان بشریت می‌ریزد و بعد مصلحانی را به درمان کردن می‌انگیزد. اینکه، کنفوسیوس، لائوتسو، بودا، زرتشت، حکمای سبعة و فلاسفه یونان همه در یک عصرند، به همین دلیل است، و زرتشت در آن دوره، پاسخی بود به دردها و نیازهای تازه ایرانی.^۲

از سوی دیگر «کارل یاسپرس» نیز دیدگاهی کمابیش نزدیک به شریعتی دارد؛ به این معنا که او همزمانی زرتشت را با سایر پیامبران و مصلحان و دانشمندان به فال نیک می‌گیرد:

چنین می‌نماید که این محور تاریخ جهان، در حدود ۵۰۰ پیش از میلاد مسیح قرار دارد؛ یعنی در جنبش و جریان روحی و معنوی‌ای که میان سالهای ۸۰۰ و ۲۰۰ پیش از میلاد روی نموده است. در این دوره، بزرگترین و ژرفترین دگرگونی در مسیر تاریخ روی داد، و انسانی پدیدار شد که ما تا امروز با او زندگی می‌کنیم. این دوره را به نحو اجمال «دوره محوری» می‌نامیم. این دوره آکنده از رویدادهای خارق العاده است. در چین کنفوسیوس و لائوتسه به دنیا آمدند و همه شعبه‌های فلسفه چین پدیدار شد، و مو - تی، چوانگ - تسه، لی - تسه، و متفکران بی‌شمار دیگر، اندیشه‌های خود را بیان کردند؛ در هندوستان اوپانیشادها به وجود آمد و بودا پیدا شد و در آنجا نیز مانند چین، همه امکانات تفکر فلسفی تا شکاکیت و مادی‌گری و سوفسطایی‌گری و «نیست انگاری» شکفته گردید؛ در ایران، زرتشت نظریه تکلیف‌آور خود را درباره نبرد خوب و بد به میان آورد؛ در فلسطین پیامبرانی مانند الیاس، اشعیا، ارمیا و یسوعا برخاستند و یونان هومر را پرورد و فیلسوفانی چون پارمنیدس و هراکلیت و افلاطون را به بار آورد و همچنین تراژدی پردازان بزرگ و توسیدید و ارشمیدس را. همه آن جنبشهای معنوی که این نامها به منظور اشاره‌ای بر عظمتشان به میان آورده شد، در طی این چند قرن، در چین و هند و باختر زمین تقریباً همزمان روی دادند، بی آنکه ارتباطی با یکدیگر داشته باشند.^۳

به این ترتیب، در شیوه برخورد شریعتی و یاسپرس با مسئله زمان ظهور زرتشت، ما به



نوعی دیگر، با تقدّم پیش فرضها بر نگرش تاریخی مواجهیم؛ به طوری که می توان گفت در نگاه اینان، حقایق (آنچه بایستی روی دهد)، مهمتر از وقایع (آنچه به راستی رخ داده است) می نماید.

البته باید گفت اگر در ظهور زرتشت در قرن هفتم پیش از میلاد، تردیدی نبود، چنان اظهار نظرهایی هرگز مطرح نمی شد و مورد بحث قرار نمی گرفت. لیکن در جایی که زمانه زرتشت، آن همه بحث و جدل بر انگیزخته - آن چنان که بین دو نظریه متفاوت هزاران سال فاصله زمانی وجود دارد - بدیهی است که گزینش یک نظریه یا روایت، آن هم برای نشان دادن شمول «تقارن تاریخی» یا «دوره محوری» در ایران زمین، چندان علمی نیست.

۲ - ۲) علاوه بر آنچه که گذشت، شریعتی در مواجهه با مسأله زمان ظهور زرتشت، دیدگاه منحصر به فرد دیگر نیز دارد. وی می نویسد:

... اعتقاد به قیامت در اسناد اولیه ای که از مذهب زرتشت داریم، وجود ندارد، اما در اسناد دوره ساسانی... پیدا می شود و من فکر می کنم که مسأله قیامت، و تقسیم دنیا به گیتی و مینو... و بعد مسأله ترازو و دوزخ و بهشت... مسائلی باشند که در مذهب زرتشت قدیم وجود داشته است، گرچه ممکن است در مذهب زرتشت وجود نداشته باشد، ولی بعدها در تماس با فرهنگ اسرائیلی و فرهنگ آریایی، در بین النهرین، و فرهنگ اسلام، به تدریج پیدا شده است، و این درست بر خلاف گفته مستشرقانی است که با حقه بازی عجیبی، تاریخ تولّد زرتشت را از ۳۲۹ تا ۶۰۰ پیش از میلاد به ۶ هزار سال پیش از میلاد - و حتی ۶ هزار سال پیش از حمله اسکندر - عقب می برند، تا به یک نتیجه گیری نژادی دست بزنند! چرا که اروپایی - هر دین و مذهب و مکتبی داشته باشد - با نوعی «اگوساتریسم» (خود پرستی) خود را منشأ و دلیل وجودی هر مذهب و مکتب و فلسفه ای می دانند...

سپس در ادامه می نویسد:

تاریخ نژادها را که نگاه کنید، می بینید که آریاییها... بعد از سامی ها و آرامی های بین النهرین... به توحید رسیده اند؛ چرا که بزرگترین پیامبری که در میان آریاییها می توان موخداش خواند، زرتشت است؛ اما بنیانگذار مکتب صریح توحید که تبر را برداشته و در معبد، بتها را یک به یک شکسته است، ابراهیم است، که متعلق به پیش از ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد است، یعنی ۱۲۰۰ سال پیش از تولّد زرتشت... پس چه باید کرد؟ باید برای زرتشت، کیرسین گرفت! بنابراین او را ۸ هزار و ۲۰۰ سال به

عقب برده‌اند تا افتخار توحید را از نژاد سامی بگیرند و به نژاد آریا ببخشند.^۱

این رویکرد حادث و شدید شریعتی، و مبدل کردن یک مباحث به کلی تاریخی، به موضوعی با جنبه‌های استعمار ستیزانه، قطعاً حاکی از «شرایط زمانی و مکانی» است. کافی است دوران بیان این مطالب (سال ۱۳۵۰) را به یاد آوریم: دوران رژیم پهلوی که آکنده بود از تبلیغات باستان‌گرایی و جنجال ناسیونالیست‌های افراطی؛ اینکه پیوسته از ستم اعراب مسلمان در حمله به ایران، داد سخن می‌دادند و قصد کم ارج نهادن به اسلام، زرتشتی‌گری را مورد توجه روزافزون قرار می‌دادند. این مسأله به خوبی در گفتار شریعتی هویدا است:

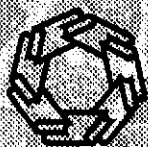
من خواهم گفت که ایران دوستانی که فریاد بر آورده‌اند که باید ایران به دوران طلایی پیش از اسلامش باز گردد و شکوه و قدرت باستانی‌اش را احیا کند و این ایمان بیگانه‌ای را که دوازده قرن پیش، پس از شکست مقاومت‌های پیگیرش پذیرفته است، از خود دور سازد، چه کسانی‌اند و این نداها از حلقوم چه عناصری بر می‌آید و غرض اصلی از این هیاهوهایی که به ظاهر رنگ دوستی ایران و تعصب ملی و قومی دارد و دفاع از استقلال و آزادی ایران تلقی می‌شود، چیست؟

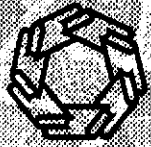
و نیز خواهم گفت که آن استقلال و شکوه و جلال دوره باستان و آن عدل انوشیروان و اقتدار کورش و اندیشه بزرگمهر حکیم چه بود و این تمدن شگفت و ظریف و عمیق و فرهنگ پخته و زیبا و روح پُر از لطافت، و اندیشه سرشار از حکمت، و دل مملو از عرفان، و هنر و ادب غنی و دقیق و پراز رفتی که ایران قبیله از اسلام دارا شد، چه هست، تا معلوم گردد آنان که می‌گویند: اسلام، تمدن و استقلال و اقتدار ایران را به زوال کشاند و اندیشه‌اش را پریشان کرد و از آن پس به انحراف و انحطاط دچار شد، تا چه اندازه... نادانند.^۲

مطمئناً شریعتی نمی‌توانست با جریانهای باستان‌گرایی افراطی - که در عهد پهلوی رواج زیادی یافته بود^۳ - سازگاری داشته باشد؛ لیکن محور اساسی چنان جریانی، جعل تاریخ و کبر سن گرفتن برای زرتشت، نبوده است؛ بلکه آنچه هدف گرفته می‌شد، غرور ملی و میانی اعتقادی مردم بود. به علاوه، آن تاریخ‌گذاری توطئه‌آمیزی که شریعتی از آن سخن گفته، همان‌طور که اشاره رفت، بیشتر از جانب برخی زرتشتیان مؤمن مقبولیت

۱. همان، ص ۲۵۱. ۲. شریعتی، علی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، ص ۲۸۲.

۳. به نظر من به راستی نمی‌توانیم جریان باستان‌گرایی در ایران را یکسره و فقط حاصل توطئه حساب شده استعمارگران بدانیم، به ویژه که دوران اوج این گرایش در کشور ما، با روی آوردن اروپاییان به بحث زرتشت‌شناسی، همزمان بود. به هر حال یکی از کسانی که مصراً از توطئه‌آمیز بودن باستان‌گرایی نکته‌ها گفته استاد عبدالله شهبازی است. ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران)، ص ۴۱-۴۵، و ص ۱۷۳-۱۸۰.





یافت؛ و اروپاییان یا به روایت سنتی پای فشرددند یا محدودهٔ زمانی‌ای حوالی هزاره یکم پیش از میلاد را مطرح ساختند.^۱

۲ - ۳) یکی از جالب توجه‌ترین صورتهای پافشاری بر روایت سنتی را می‌توان در آثار برخی زرتشت شناسانی یافت که نه تنها دربارهٔ صحت و سقم روایت مذکور بحث چندانی ندارند، بلکه سعی کرده‌اند به مدد خیالبافی، کاستیهای تاریخی آن را جبران کنند و بر شاخ و برگ آن بیفزایند. به عنوان مثال می‌توان از «اومستد» نام برد که در کتاب خود، از گفت‌وگوی داریوش جوان با زرتشت در بارگاه گشتاسب و از همراهی این دو، سخنها گفته است.^۲

اما مورد جالب‌تر، کتاب زرتشت و جهان او اثر «هرتسفلد» است که به راستی حیرت آور است. او در قالب روایت سنتی چنان پیش می‌رود که زرتشت را پسر اژی ده‌گانه (ضحاک، آستیاگ مادی) می‌شمرد و گمان می‌برد که او به دلیل مبارزات سیاسی‌اش توسط «گنومات مغ» (بردیای دروغین) محاکمه و به طوس، محل حکفرمایی گشتاسب، تبعید می‌شود، که در آنجا مورد استقبال گشتاسب و پسرش داریوش قرار می‌گیرد! به این ترتیب، داریوش اول و پدرش منجی بزرگ زرتشتی‌گری می‌شوند.^۳

به این ترتیب، فرض هم‌زمانی زرتشت با نخستین شاهان هخامنشی، برای برخی نویسندگان، آن چنان پُر شکوه و جذاب می‌نموده است، که به جای هر گونه بحث و نقادی علمی، به انواع خیال‌پردازی‌ها متوسل شده‌اند، و به واقع، بر دشواری درک قضیهٔ زمانهٔ زرتشت افزوده‌اند.

بنابر آنچه گذشت، با برخی از انواع رویکردهای غیرتاریخی به مسألهٔ زمان ظهور زرتشت آشنا شدیم و دیدیم که در این رویکردها، بیش از آنکه دغدغه‌ای برای «واقعیت‌های تاریخی» وجود داشته باشد، سر آن بوده تا از این مسأله برای اهداف خاص و معینی بهره برده شود یا زمانهٔ خاصی به دلیل «مطلوب و مناسب» بودن، پذیرفته شده است و متأسفانه باید گفت در بسیاری از مباحث تاریخی مورد منازعه چنین دشواری‌ای وجود دارد.



۱. ر.ک: مزدپرستی در ایران قدیم، ص ۲۴-۳۱، زمان زرتشت، ص ۱۹-۲۳، فلسفه زرتشت، ص ۱۱۶-۱۲۱.

۲. ر.ک: ا. ت. اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۱۴۶.

۳. برای آگاهی از نظریات هرتسفلد و نقادی عالمانه هنینگ، ر.ک: و. ب. هنینگ، زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر، ص ۲۷-.